

تاریخ صد ساله‌ی جنبش‌های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی ایران

۱۳۸۶-۱۲۸۴

از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۴ تا انقلاب ۱۳۵۷

نویسنده: یونس پارسا بناب

ویراستار: ساسان دانش

پیشینه‌ی انجمن‌های صنفی و قومی

سابقه و سنت تشکیل انجمن در ایران به دویست سال پیش می‌رسد. (۱) تا آنجا که اطلاع داریم قدیمی‌ترین انجمنی که نزدیک به صدوبیست سال پیش از وقوع انقلاب مشروطیت در ایران پا به عرصه‌ی وجود گذاشت مجمعی بود به اسم "کانون نهضت" که در شهر اصفهان به همت سیدعلی مشتاق (۲) در سال‌های آخر قرن هیجدهم میلادی (در اواخر حکومت زندیه) ایجاد گشت. با آغاز حکومت قاجارها در سال ۱۷۹۴ میلادی، ایجاد انجمن‌ها رونق بیشتری یافت. یکی از ویژگی‌های اساسی و متفاوت انجمن‌های دوران قاجاریه به ویژه در دو دهه‌ی آخر قرن نوزدهم، گرایش آنها به سوی بحث و بررسی مسایل آموزش و پرورش و امور سیاسی ایران و جهان بود. برخی از معروف‌ترین انجمن‌های این دوره که در روند فعالیت خود خصلت سیاسی یافتند، عبارت بودند از:

- "جمعیت بازرگانان" - محمد حسن امین‌الضرب و پسرش محمد حسین امین‌الضرب (۱۸۸۳ میلادی)، در تهران.
- "انجمن معارف" - یحیی دولت‌آبادی، پسر هادی دولت‌آبادی (از رهبران بای‌های ازلی) که مدتی بعد یکی از مورخان سرشناس تاریخ معاصر ایران شد و محمد حسین امین‌الضرب، یکی از تجار سرشناس ایران در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه (۱۸۹۸ میلادی).

بسیاری از این انجمن‌ها و جمعیت‌ها، دارای اعضای گوناگون قومی و فرهنگی از اقلیت‌های مذهبی و ملی بودند. به طور مثال "جمعیت بازرگانان" شامل افراد سرشناس از ارامنه و زرتشتیان ایرانی بود. با اینکه در دوره‌ای نزدیک به پانزده سال پیش از وقوع انقلاب مشروطیت -از دوره‌ی جنبش ضد استعماری تنباکو در سال ۱۲۶۹ خورشیدی (۱۸۹۰ میلادی) تا امضای اعلامیه‌ی مشروطیت در سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی)- بیشتر این انجمن‌ها و جمعیت‌ها در شهرهای ایالات شمالی ایران (به ویژه در تهران، تبریز، مشهد و رشت) توسط افراد متنفذ سیاسی و تحصیل کرده‌های مذهبی و غیرمذهبی دایر گشتند. ولی در

شهرهای ایالات جنوبی ایران (به ویژه در اصفهان، شیراز و یزد) نیز انجمن‌های متعددی در این دوره تاسیس گشتند. در دهه‌ی ۱۸۹۰، انجمنی در کرمان توسط میرزا آقاخان کرمانی، یکی از فعالان جنبش تنباکو و از نخستین سوسیالیست‌های ایران با همراهی شیخ احمد روحی (هر دو دامادهای صبحی ازلی، رهبر فرقه‌ی بای‌های ازلی) تشکیل شد. یکی دیگر از اعضای برجسته‌ی این انجمن میرزا رضا کرمانی، یکی از پیروان سید جمال‌الدین اسدآبادی (معروف به افغانی) بود که در سال ۱۸۹۶ میلادی نزدیک به ده سال پیش از آغاز مشروطیت، ناصرالدین شاه را ترور کرد. هم چنین در شهر اصفهان در همین دوره سه روشنفکر بزرگ، ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ و شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی که به فرقه‌ی بای‌های ازلی تعلق داشتند، "انجمن ترقی" را برای مبارزه در راه ترقی و تحول و اصلاحات ایجاد کردند. همان طور که پیشتر نیز اشاره شد، بزرگ‌ترین و رادیکال‌ترین انجمن‌ها در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایالات شمال ایران توسط روشنفکران و دانشمندانی که تحت تأثیر جنبش‌های اصلاح طلبانه‌ی کشورهای همجوار ایران به ویژه روسیه تزاری و ترکیه عثمانی بودند، تشکیل یافتند.

در دوره‌ی بین وقایع جنبش تنباکو در سال ۱۸۹۰ و انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶، روشنفکران جوان تبریز که تحت تأثیر فرهنگ لیبرالیسم کشورهای اروپای غربی و جنبش اصلاح طلبانه در ترکیه عثمانی از یک سو و فرهنگ سوسیال دموکراسی روسیه تزاری از سوی دیگر بودند، یک انجمن سیاسی، تحت عنوان "کتابخانه تربیت" در سال ۱۸۹۸ ایجاد کردند، برخی از اعضای شاخص این انجمن که مدتی بعد نقش برجسته‌ای در جنبش مشروطیت ایران ایفا کردند، عبارت بودند از:

- حسن تقی‌زاده، که مدتی بعد نماینده‌ی ایالت آذربایجان در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۶ خورشیدی و یکی از مؤسسان "حزب دمکرات ایران" در سال ۱۲۹۸ (۱۹۰۹ میلادی) گشت.



• محمد شبستری، معروف به ابوالضیا که در سال ۱۲۹۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) ناشر روزنامه‌ی "مجاهد" ارگان مجاهدین تبریز، بازوی نظامی "انجمن تبریز" و "مرکز غیبی" گشت.

• محمدعلی تربیت، برادر همسر تقی‌زاده و مؤسس مدارس مدرن در تبریز و تهران و مدیر "کتابخانه تربیت" که به مرکز فعالیت‌های سیاسی انجمن تبدیل شد.

• حسین عدالت، ناشر نشریه‌ی "عدالت" در تبریز که به خاطر حمایت از حقوق زنان مورد نکوهش عناصر مذهبی ارتجاعی قرار گرفت و ناچار شد شهر تبریز را ترک گوید.

حسن تقی‌زاده و همکاران وی مدتی بعد در سال ۱۹۰۱ میلادی، مدرسه‌ی مدرن تربیت را در شهر تبریز افتتاح کرده و به تدریس زبان‌های اروپایی از جمله فرانسه، آلمانی، روسی و انگلیسی و همچنین علوم اجتماعی پرداختند. این بار نیز آنان مورد نفرت و حمله‌ی سنت‌گرایان مذهبی و ارتجاعی قرار گرفتند و ناچار شدند که مدرسه را تعطیل کنند. پس از یک سال دوباره "کتابخانه تربیت"، توسط روشنفکران بازگشایی شد و به چاپ و فروش کتاب و مجله و روزنامه (که به طور مرتب از روسیه تزاری، هندوستان و ترکیه عثمانی وارد می‌کردند) اقدام نمود. کتابخانه تربیت، انتشار نشریه‌ی دو هفته‌ی "گنجینه‌ی فنون" را در سال ۱۹۰۲ میلادی آغاز نمود که در شهر تهران مورد استقبال روشنفکران قرار گرفت. با اینکه این نشریه بیشتر از یک سال دوام نیاورد و خود کتابخانه نیز پس از کودتای محمد علیشاه قاجار و استقرار "استبداد صغیر" توسط استبدادگران به آتش کشیده شد، اما نویسندگان و دست‌اندرکاران آن فرصت یافتند که با روشنفکران ایرانی در خارج از کشور به ویژه با محمد جلیل قلی‌زاده، سردبیر محبوب نشریه‌ی "ملا نصرالدین" و اعضای حزب سوسیال دمکرات کار روسیه (شاخه‌ی باکو) روابط تنگاتنگی برقرار کنند که منجر به همکاری آنها در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، به ویژه در جریان انقلاب مشروطیت شد.

با آغاز انقلاب مشروطیت، روند شکل‌گیری و گسترش انجمن‌های سیاسی و عقیدتی، شتاب گرفت. اوج‌گیری انقلاب مشروطیت به عنوان حرکتی مردمی سبب شد که بیشتر انجمن‌های تازه تاسیس یافته و قدیمی که تا آن زمان به دربار وابسته بودند، از حکومت فاصله گرفته و با هویت مستقل به فعالیت بپردازند. افزون بر این، انجمن‌های عصر مشروطیت از تنوع خاصی برخوردار بودند و از نظر صنفی، عقیدتی، سیاسی، فرهنگی و عشیره‌ای به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شدند و از انجمن‌های پیش از مشروطیت، سیاسی‌تر جلوه می‌کردند.

برخی انجمن‌ها توسط افرادی که از شهرستان‌های مختلف ایران آمده و در تهران مستقر شده بودند، اداره می‌شد. مهم‌ترین این

انجمن‌ها عبارت بودند از "انجمن اصفهانی‌ها" به ریاست میرزا محمود اصفهانی و "انجمن مجمع انسانیت" به ریاست مستوفی-الممالک (حسن مستوفی) که متعلق به گرگانی‌های ساکن تهران بود و سرانجام "انجمن آذربایجان" که در همین نوشتار، جایگاه و اهمیت این انجمن توصیف خواهد شد.

گفتنی است که دیگر انجمن‌ها، ارتجاعی یعنی علیه مشروطیت و طرفداران استبداد بودند. معروف‌ترین آنها عبارت بودند از: "انجمن ورامین" به رهبری محمد اقبال‌الدوله، "انجمن همت‌آباد"، "انجمن بی‌نام" به رهبری حسن وثوق‌الدوله و "انجمن فتوت" به رهبری ظفرالسلطنه که هدف اصلی آن تخریب "انجمن آذربایجان" در تهران بود. یکی دیگر از انجمن‌های ضد مشروطیت، "انجمن خدمت" بود که توسط احتشام‌السلطنه (محمود علامیر) و علاءالدوله تشکیل شد و بیشتر اعضای آن را شاهزادگان و ملاکین بزرگ طرفدار دربار تشکیل می‌دادند. انجمن‌های ارتجاعی دیگری نیز در دوره‌ی اول مشروطیت فعالیت داشتند که در ظاهر ادعای طرفداری از مجلس اول را می‌کردند ولی در عمل با شاه و دربار علیه مشروطیت همکاری‌های آشکار و پنهان داشتند. معروف‌ترین آنها "انجمن مخفی ثانی" که مدتی بعد، انجمن‌های "انصار" و "جنوب" را در درون خود ادغام کرد و به نفع کودتای محمد علیشاه موضع گرفت. (۳)

در تاریخ معاصر ایران، انجمن‌هایی که در آغاز انقلاب مشروطیت با هدف حفظ و بقای مشروطیت و مجلس فعالیت می‌کردند، به نام "انجمن‌های ملی" معروف گشتند. این انجمن‌ها بر خلاف انجمن‌های ارتجاعی و وابسته به حکومت، در همکاری نزدیک با آزادیخواهان تأثیر بسزایی بر وقایع آن دوره داشتند و در موارد بسیار موجب پیشرفت و رشد امر انقلاب مشروطیت در سراسر ایران گشتند. این انجمن‌ها به دو نوع مشخص تقسیم می‌شدند: "شوراهای زنان" و "انجمن‌های ملی". هردو نوع این نهادها برخلاف انجمن‌های ارتجاعی، نه تنها به طور آشکار مستقل از دربار و هیأت حاکمه بودند بلکه از منظر سیاسی، به خاطر پیشبرد فرآیندهای امر انقلاب مشروطیت و گسترش اندیشه‌های آزادی‌طلبی و برابری‌طلبی به وجود آمدند. بیشتر انجمن‌های ملی همراه با مراکز غیبی و مخفی و برخلاف انجمن‌های صنفی و قومی وابسته به دربار، تحت تأثیر مستقیم و یا غیرمستقیم عناصر سوسیال دمکرات ایران (اجتماعیون - عامیون) عمل می‌کردند و به دلیل نقشی که در دوره‌ی اول انقلاب مشروطیت داشتند، به تفصیل به چگونگی شکل‌گیری و تکامل آنها می‌پردازیم.

انجمن‌های ملی همسو با اجتماعیون - عامیون

پس از شوراهای زنان، رادیکال‌ترین سازمان‌های سیاسی مشروطه-طلب در دوره‌ی اول انقلاب مشروطیت جمعیت‌هایی بودند که به نام "انجمن‌های ملی" موسوم بودند. معروف‌ترین این انجمن‌ها عبارت بودند از:



انجمن آذربایجان، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین انجمن ملی در دوره‌ی اول انقلاب مشروطیت در شهر تهران بود که در آغاز سال ۱۲۸۷ خورشیدی (۱۹۰۸ میلادی) نزدیک به سه هزار نفر عضو داشت

"انجمن برادران دروازه قزوین" به ریاست سلیمان میرزا اسکندری، "انجمن شاه‌آباد" و "انجمن آذربایجان". سلیمان میرزا در عین حال عضو "کمیته انقلاب (۴)" و از یاران نزدیک ملک‌المتکلمین بود و با فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون نیز ارتباط داشت.

ملک‌المتکلمین از اعضای "انجمن ملی" در تهران بود که در فراز و نشیب آغاز انقلاب مشروطیت با ۶۰ نفر عضو تشکیل شد. این انجمن برای ایجاد وحدت و تمرکز فعالیت‌های پراکنده‌ی انجمن‌های طرفدار مشروطیت و آزادی به وجود آمد. عده‌ای از اعضای این انجمن که نقش مؤثری در جریان دوره‌ی اول انقلاب ایفا کردند، به جز ملک‌المتکلمین، می‌توان از میرزا جهانگیرخان، مدیر روزنامه‌ی "صوراسرافیل" محمدرضا مساوات، مدیر روزنامه‌ی "مساوات" و سید جمال واعظ، یکی از سخنوران زبردست و مبارز، نام برد.

"انجمن آذربایجان"، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین انجمن ملی در دوره‌ی اول انقلاب مشروطیت در شهر تهران بود که در آغاز سال ۱۲۸۷ خورشیدی (۱۹۰۸ میلادی)، نزدیک به سه هزار نفر عضو داشت. اهمیت این انجمن را باید در حضور نمایندگان دهگانه‌ی آذربایجان در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی از یک‌سو و به خاطر رابطه‌ی سیاسی و تشکیلاتی با انجمن تبریز از سوی دیگر مورد توجه و بررسی قرار داد.

روزنامه‌های مهم دوره‌ی مشروطیت مانند "حبل‌المتین"، "مساوات" و "صوراسرافیل" فعالیت‌های این انجمن و رهبران آن را گزارش داده‌اند. این انجمن با تبلیغ ایجاد همبستگی بین اقلیت‌های مختلف مذهبی و ملی در ایران فعالیت می‌کرد و امکانات خود را در اختیار رهبران جنبش مشروطیت قرار می‌داد و کانونی برای پخش اخبار و فعالیت‌های آنها بود. رهبران جنبش مشروطیت بدون حمایت و رضایت این انجمن هیچ برنامه‌ای را به مورد اجرا نمی‌گذاشتند. در طول دوره‌ی اول مشروطیت افراد شاخصی همچون ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ از نزدیک با رهبران انجمن آذربایجان و نمایندگان آذربایجان در مجلس اول همکاری داشتند. حسن تقی-زاده که مدت‌ها ریاست انجمن آذربایجان را به عهده داشت و در ضمن یکی از نمایندگان معروف مجلس از شهر تبریز بود، همکاری‌های نزدیک خود را تا وقوع کودتای تیر ماه سال ۱۲۸۷ خورشیدی (ژوئن ۱۹۰۸ میلادی)، با ملک‌المتکلمین و دیگر رهبران جنبش

مشروطیت که برخی از آنها حتی عضو انجمن آذربایجان نیز نبودند، حفظ کرد. اما علت اصلی محبوبیت "انجمن آذربایجان" رابطه‌ی تنگاتنگ نمایندگان ایالت با "انجمن تبریز" بود که شاید انقلابی-ترین و مؤثرترین سازمان سیاسی در ایران آن زمان محسوب می‌شود.

انجمن تبریز و مجلس شورای ملی (دوره‌ی اول)

انجمن تبریز در آستانه‌ی اعلام مشروطیت در مرداد ماه سال ۱۲۸۵ خورشیدی، توسط ۲۰ نفر از تجار، روشنفکران و علمای طرفدار مشروطیت در تبریز تاسیس یافت. این انجمن پس از اعلام مشروطیت خود را با دو دشمن قوی، محمدعلی میرزا (ولیعهد) و حاجی میرزا کریم (امام جمعه تبریز) در شهر تبریز روبرو گشت. با پیدایش و گسترش انجمن، مردم یا عضو آن شدند و یا به "فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون" تمایل نشان می‌دادند (۵). حاجی میرزا کریم که تا آن زمان دومین مرد مقتدر در شهر تبریز پس از ولیعهد بود، متوجه شد که مردم به او مراجعه نمی‌کنند و مشکلات خود را از طریق انجمن تبریز رفع می‌کنند. حاجی میرزا کریم که به تضعیف موقعیت خویش آگاه گشته بود، تلاش کرد که به اعضای انجمن تبریز نزدیک شود و از طریق رشوه دادن، آنها را تحت نفوذ خود قرار دهد. در نتیجه انجمن تبریز بسیار آگاهانه عمل کرد و در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۰۶ با تصمیم "مرکز غیبی" و حمایت نظامی "مجاهدین"، حاجی میرزا کریم و متحد وی، آخوند میرهاشم دوچی را که با ولیعهد بر علیه مشروطه‌طلبان فعالیت می‌کرد، از تبریز اخراج کرد.

محمدعلی میرزا، شدیداً از واکنش انجمن تبریز خشمناک شد، اما تصمیم گرفت که اخراج متحدین خود را تحمل کند و انتقام خود را از انجمن تبریز به فرصت مناسبی محول سازد. در همان روزها، پس از اینکه نمایندگان تبریز برای مجلس اول انتخاب شدند، ولیعهد اعلام کرد که وظیفه و کار انجمن به پایان رسیده و باید منحل گردد. میرزا حسن مجتهد، یکی از علمای مهم شهر نیز به نفع محمدعلی میرزا موضع گرفت. ولی انجمن تبریز مقاومت کرد و مجاهدین (۶) تحت رهبری مرکز غیبی، نیروی نظامی ولیعهد را به چالش طلبیدند و از ساختمان انجمن تبریز حفاظت کردند. مجاهدین اعلام کردند که شرایط سیاسی و اجتماعی تغییر یافته و وظیفه‌ی انجمن، فقط به انتخابات محدود نمی‌شود و هدف انجمن باید حفظ ارزش‌های مشروطیت و قانون اساسی باشد.

ولیعهد دوباره عقب نشینی کرد و انجمن تبریز به کار خود ادامه داد و پس از آن برای دو سال، تا کودتای محمدعلیشاه علیه مشروطیت در تیر ماه سال ۱۲۸۷ خورشیدی در تبریز به طور عینی یک دمکراسی ملی تحت رهبری انجمن تبریز و حمایت "مرکز غیبی" و فرقه‌ی "اجتماعیون - عامیون" به وجود آمد. انجمن تبریز در این مدت با نهادها و فعالان جنبش مشروطیت در دیگر شهرها رابطه برقرار ساخت و با فرستادن نمایندگان به مجلس شورای ملی در حفظ و بقای ارزش‌های مشروطیت کوشید. حضور ده نماینده‌ی آذربایجان در مجلس شورای ملی که جناح رادیکال درون مجلس را



تشکیل می‌دادند و فعالیت‌های "انجمن آذربایجان" در پایتخت، انجمن تبریز را قادر ساخت که در کوتاه‌ترین زمان از اوضاع تهران آگاه شود و رابطه‌ی مستقیم و نزدیکی با مشروطه‌طلبان تهران برقرار سازد.

اصلاحات جدی و پایه‌ای انجمن تبریز به طور طبیعی منافع بسیاری از علمای مذهبی، زمین‌داران و تجار ثروتمند را به خطر انداخت. در جریان سال ۱۲۸۶ میلادی، در کشاکش اوج‌گیری و نهادینه شدن دمکراسی ملی، بخش بزرگی از علمای مذهبی، انجمن تبریز را مورد انتقاد و حمله قرار دادند و ادعا کردند که اعضای آن "لامذهب‌های بابی" هستند. به طور مشخص میرزا حسن مجتهد، اعضای انجمن را به کفر متهم کرد و از مردم خواست که در جلسه‌های آنها شرکت نکنند. ولی شیخ ثقة‌الاسلام، مجتهد معروف تبریز از انجمن دفاع کرد و گفت همه‌ی مواردی که در درون انجمن تبریز بحث می‌شود، شرعی هستند و کثرت‌گرایی و وجود نظرگاه‌های مختلف را در داخل مسلمان‌ها منعکس می‌کند و باید مورد احترام قرار گیرند.

با اینکه مخالفت اقشار مختلف که منافع خود را در مقابل اصلاحات اساسی انجمن تبریز در خطر می‌دیدند به تدریج افزایش یافت و حتی چندی از نمایندگان خود تبریز در شهر تهران با سیاست‌های انجمن به مخالفت برخاستند، ولی انجمن تبریز تحت رهبری مرکز غیبی به اجرای اصلاحات خود ادامه داد و علیه فعالیت‌های محمدعلی میرزا (که اواخر سال ۱۲۸۶ میلادی به تهران منتقل شده بود تا پس از مرگ پدرش مظفرالدین شاه به سلطنت بنشیند)، به مبارزه پرداخت. محمدعلی میرزا در سن سی و هشت سالگی، پس از مرگ مظفرالدین شاه در ۱۹ ژانویه سال ۱۹۰۷ میلادی، بر اریکه سلطنت نشست. در همان ماه‌های اول سلطنت، بیشتر اعضای مجلس دوره‌ی اول، به ویژه نمایندگان تبریز که عملکرد و دیدگاه پادشاه جدید در تبریز را می‌شناختند، باور داشتند که محمدعلیشاه دشمن مشروطیت و آزادی است. او با انتصاب افراد مستبد و فاسد در سطح مدیران عالی کشوری در ایالات مختلف و مخالفت آشکار با "انجمن تبریز" و نمایندگان مجلس که پیشنهاد دریافت وام از روسیه و انگلستان را رد کرده بودند، دشمنی خود را با مشروطیت بروز داد.

از همان نخست، انجمن تبریز، فعالانه به افشاگری علیه محمدعلیشاه پرداخت و مردم را از توطئه‌های او علیه مجلس اول، آگاه ساخت. محمدعلیشاه با اینکه تعدادی از نمایندگان مجلس را با نقاب دروغین دمکراسی فریب داد و حتی با ادای سوگند وفاداری به قانون مشروطیت، برخی از نمایندگان را نسبت به خود خوشبین ساخت ولی هرگز قادر نشد که نظر انجمن تبریز را نسبت به خصلت و ماهیت ارتجاعی و مستبد خود تغییر دهد. همکاری‌های نزدیک شاه با مهره‌های ارتجاعی و مستبد جامعه (افزادی مانند کامران میرزا و امیر بهادر (۷) و وابستگی او به معلم و مشاور روسی خود، شاپشال و فرماندهی نیروی نظامی قزاق‌ها، کلنل لیاخوف) اعضای اصلی انجمن تبریز را بر آن داشت که شاه در تدارک کودتا علیه مشروطیت است و شهر تبریز باید در تدارک قیام برای دوره‌ی دوم انقلاب باشد. اواخر بهمن سال ۱۲۸۵ خورشیدی (اوایل فوریه ۱۹۰۷ میلادی)،

انجمن تبریز طی یک نامه‌ی مفصل به مجلس اول، خواستار انجام یک تقاضای هفت گانه از قوه‌ی مقننه گردید. نکات اصلی این تقاضاها عبارت بودند از:

- تهیه و تقدیم یک سند رسمی از طرف شاه به مجلس، مبنی بر اینکه او به قانون اساسی ایران وفادار است.
- کابینه‌ی دولت باید محدود به هشت وزیر باشد و همگی باید از طریق مجلس انتخاب گردند.
- افسران بلژیکی گمرک ایران، از جمله رئیس گمرک تبریز عزل گردند.
- تشکیل انجمن‌های (شوراهای) ایالتی و ولایتی در سراسر ایران به مورد اجرا گذاشته شود.

دولت ایران به رهبری نخست وزیر وقت میرزا نصراله مشیرالدوله نائینی در پاسخ به انجمن تبریز پیشنهاد کرد که اگر انجمن تبریز تعدادی از واژه‌ها و اصطلاحات را از تقاضاها بردارد، کابینه‌ی دولت موفق خواهد شد که این تقاضاها را به امضای شاه برساند. مخبرالسلطنه، معاون نخست وزیر، پافشاری کرد که واژه‌ی "مشروطیت به ملت مسلمان ایران قابل قبول نیست" زیرا آن واژه در واقع به "قوانین الهی کشور بی حرمتی می‌کند و سلطنت در یک کشور مسلمان باید مطابق قوانین شرعی باشد". او خاطر نشان ساخت که اگر نمایندگان مجلس واژه‌ی "مشروطیت" را حذف کرده و به جای آن واژه‌ی "مشروع" را برگزینند، شاه نیز موافقت خواهد کرد. مخبرالسلطنه توضیح داد که "مشروطیت" حقوق مساوی در قوانین را به تمام اعضای جامعه تامین می‌سازد و این آزادی مذهب را نیز شامل می‌گردد. او به طور مشخص پرسیده بود که چگونه، آن نوع آزادی می‌تواند به یک کشور مسلمان داده شود؟ (۸)

بیشتر اعضای فعال مجلس مخالف چنین تجدید نظری بودند، در نتیجه شاه نیز از امضای آن لایحه خودداری کرد. بحث و مناقشه ادامه یافت ولی آنچه که محمدعلیشاه را ناچار ساخت که لایحه‌ی مجلس را با وجود واژه‌ی مشروطیت بپذیرد اعتصاب‌ها و تظاهرات مردم در شهر تبریز تحت رهبری ستارخان و "مرکز غیبی" بود. عقب‌نشینی شاه و طبقه‌ی حاکمه، زمانی اتفاق افتاد که آنها وقوع انقلاب را به طور حتمی در شهرهای تبریز و تهران پیش بینی کردند. پذیرش تقاضاهای انجمن تبریز از طرف شاه و دیگر مستبدان، نیرو و انرژی بسیاری به طرفداران جدی مشروطیت در اولین بهار آزادی در سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی)، به ارمغان آورد. در همین بهار آزادی بنا به گفته‌ی کسروی، جنبش ملی به جنبش اجتماعی تبدیل گشت و تقاضاهای بسیاری از طرف تهیدستان شهری و روستایی مطرح گشتند. بدیهی می‌نمود که این شرایط انقلابی، نمی‌توانست اقشار ثروتمند و علمای مذهبی و زمین‌دار را که تا آن زمان از مشروطیت طرفداری کرده بودند به هراس نباناند. بسیاری از علمای مذهبی که تا آن زمان تصور می‌کردند که مردم مشروطیت را می‌خواهند تا امور کشور را به دست آنها بسپارند، به تدریج دریافتند که اشتباه می‌کردند. اوج‌گیری جنبش‌های توده‌ای در میان تهیدستان شهری و



شیخ فضل الله نوری یکی از مراجع تقلید شیعیان در مخالفت با انقلاب مشروطه به دار آویخته شد.

داخل انجمن شد. شایان توجه است که این بحث‌ها برای نخستین بار اختلاف‌ها و نظرگاه‌های آشتی‌ناپذیر طبقاتی را در داخل انجمن نیز دامن زد. تا آن زمان اعضای انجمن در مبارزات علیه محمدعلیشاه و به نفع مشروطیت هماهنگ و همگون عمل می‌کردند؛ ولی پس از واقعه‌ی قره‌چمن، شیخ سلیم و چندین عضو انجمن به طرفداری از دهقانان برخاستند و در مقابل برخی از اعضای انجمن که از مالکین و میرزاحسن مجتهد حمایت می‌کردند، مقاومت کردند. بخشی از اعضای انجمن که مخالف جنبش روستائیان بودند، تحت حمایت میرزاحسن مجتهد متحد شدند و سه نفر از طرفداران جنبش دهقانان قره‌چمن، شیخ سلیم، میرزاحسن واعظ و میرزا جواد ناطق را از انجمن اخراج کردند. این امر موجب شد که مجاهدین تحت رهبری ستارخان و با حمایت "مرکز غیبی" در مقابل ساختمان انجمن اجتماع کرده و خواستار اخراج میرزاحسن مجتهد شوند. پشتیبانی اقشار مختلف مردم از مجاهدین و حمایت آنها از شیخ سلیم و همکاران وی، به قدری فراگیر و چشمگیر بود که انجمن، میرزا حسن مجتهد و طرفدارانش را از شهر تبریز اخراج کرد و به تبعید فرستاد. به جای آنها افراد لیبرال و سکولار به عضویت انجمن انتخاب شدند و این دگردیسی موجب شد که نشریه‌ی "انجمن" ارگان خبری و رسمی انجمن تبریز، بدون سانسور به نشر اخبار در روستاها نیز بپردازد. علی‌اکبر و کیلی، سردبیر نشریه‌ی "انجمن" با چاپ گزارش‌های مستند، جامع و به زبانی ساده از اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران و توضیح و بررسی مسایل مطرح شده در انجمن تبریز به یکی از محبوب‌ترین روزنامه‌نگارهای دهه‌ی اول قرن بیستم و دوره‌ی مشروطیت (۱۹۰۸-۱۹۰۶) تبدیل شد. به نظر نگارنده، مقاله‌های چاپ شده در شماره‌های مختلف نشریه‌ی "انجمن" به ویژه در باره‌ی بحث‌های درونی انجمن تبریز از یک سو و بحث‌های اعضای انجمن با اعضای دوره‌ی اول مجلس شورای ملی از سوی دیگر مهم‌ترین اسناد ارزشمند تاریخی هستند که از آن زمان مانده‌اند.

به هر روی، انجمن تبریز پس از تبعید علمای محافظه‌کار و ارتجاعی، بیش از پیش مورد اعتماد مردم و مجاهدین قرار گرفت. با اینکه دو سید معروف در تهران (طباطبائی و بهبهانی) همراه با دو همپالکی معروف و محافظه‌کار آنها در تبریز (صادق مجتهد و میرزاحسن آقا) کوشیدند که انجمن تبریز را قانع کنند که میرزاحسن مجتهد را از تبعید به تبریز برگردانند، اما اعضای انجمن با شهادتی بی‌نظیر، خواست آنها را نپذیرفتند و در یک گردهمایی، اکثریت اعضای انجمن تبریز به ادامه‌ی تبعید میرزا حسن مجتهد به طور دمکراتیک رای دادند. تا آنجا که می‌دانیم تنها عالم مذهبی شهر تبریز که تا آخر از انجمن تبریز و برنامه‌هایش از جان و دل حمایت کرد و سرانجام نیز در پایان دوره‌ی دوم مشروطیت در سال ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی)، توسط نیروهای نظامی روسیه تزاری که تبریز را اشغال کرده بودند همراه فرزندان علی مسیو و دیگر مبارزان به دار آویخته شد، عالم معروف فرقه‌ی شیخی‌ها، ثقة‌الاسلام بود. (۹)

روستائیان فلاکت‌زده‌ی بی زمین، منجر شد تا زمین‌داران و تجار ثروتمند نیز هراسناک شوند. آنها با بیشتر علمای مذهبی همدست گشتند و به مخالفت‌های جدی با روند اصلاحات مجلس دوره‌ی اول پرداختند. تجار ثروتمند و زمین‌داران در شهر تبریز، برای مبارزه علیه انجمن مسلح گشتند و به خشونت و قهر متوسل شدند؛ از آن سوی انجمن تبریز، کنترل فروش و توزیع غلات را در آذربایجان به دست گرفت و برای گندم و دیگر غلات قیمت‌های مشخص و مناسبی تعیین کرد. اگر تجار و زمین‌داران قوانین جدید انجمن را رعایت نمی‌کردند، توسط انجمن مورد بازخواست و مجازات قرار می‌گرفتند. حاکمیت دمکراتیک انجمن تبریز و رابطه‌ی آن با "مرکز غیبی" و فرقه‌ی "اجتماعیون - عامیون"، سرانجام به رویارویی طبقاتی منجر گشت و مرحله‌ی جدیدی را در انقلاب مشروطیت ورق زد.

در اوایل بهار آزادی سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی)، میرزاحسن مجتهد، دوباره با اعضای رادیکال انجمن تبریز به مخالفت برخاست. دهقانان بی زمین روستای قره‌چمن، بر علیه مالک قیام کرده و گندم‌های درو شده را به او تحویل ندادند. مالک روستا، این موضوع را با میرزاحسن مجتهد که خود زمین‌دار بزرگی بود، مطرح کرد. با حمایت میرزاحسن مجتهد، فرماندار منطقه، نیروی نظامی خود را به روستای قره‌چمن گسیل ساخت که قیام را سرکوب سازد. نیروهای نظامی پس از ورود به روستا، تعدادی از دهقانان را قتل عام کرده و اموال آنها را به غارت بردند.

یک هفته پس از قتل عام، روستائیان قره‌چمن شکایت خود را تسلیم انجمن تبریز کردند. مساله‌ی زمین و مالکیت و خبر لغو تیول‌داری از طرف مجلس دوره‌ی اول، موجب مناقشه و بحث‌های طولانی در

در جریان سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی)، انجمن تبریز به مبارزات خود علیه دخالت‌های علما و عناصر مذهبی در امور دولتی و سیاسی کشور ادامه داد و با فراخوان توده‌های مردم برای اعتراض و تظاهرات بر علیه شیخ فضل‌اله نوری در تهران به نفع تصویب لوایح قوانین متمم سکولار ادامه داد. مرور و بررسی بحث‌های متعدد بین اعضای انجمن تبریز و نمایندگان مجلس به روشنی نشان می‌دهد که در این دوره، انجمن تبریز در عمل خواستار جدایی مذهب از امور دولتی و محدود ساختن اختیار شاه و افزایش حقوق مردم بود.

محمدعلیشاه که تا آن زمان انگیزه‌ی ارتجاعی خود را آشکار نساخته بود، این بار برای اینکه مقاومت و مبارزات مردم تبریز را سرکوب کند، به طور پنهانی به سران ارتجاعی ایل شاهسون در آذربایجان متوسل شد. پسر رحیم خان چلیپائی (رهبر شاهسون‌ها) در یک یورش ناگهانی نواحی اطراف تبریز را غارت کرده و چند صد نفر از دهقانان را قتل عام کرد. مجاهدین به رهبری ستارخان از خود تبریز در مقابل یورش راهزان به دفاع موفقی دست زدند. غارت توابع تبریز و همکاری محمدعلیشاه و شیخ فضل‌اله نوری با رهبر "راهن" ایل شاهسون، مردم تبریز و دیگر شهرهای ایران را به سوی اعتراض-گری و تظاهرات کشاند. از جمعیت شهر تهران که آن زمان بیشتر از صد هزار نفر نبود، پانصد نفر از زنان تهران طی تظاهراتی در مقابل مجلس واقع در میدان بهارستان از دولت و شاه خواستند که به قتل عام در آذربایجان خاتمه داده شود.

مبارزات انجمن تبریز و کودتای محمدعلیشاه قاجار

در پاییز سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی)، تضاد بین محمدعلیشاه و مشروطه‌طلبان به قدری تشدید یافت که تلاقی آشتی‌ناپذیر بین آنها را اجتناب‌ناپذیر ساخت. در آغاز سال ۱۲۸۷، نارضایتی مردم و مجاهدین، فقط متوجه شاه و علمای مذهبی طرفدار شاه نبود. آنها از اینکه بعضی از انجمن‌ها، مانند "انجمن اسلامی" از سیاست محمدعلیشاه و علمای مذهبی طرفدار "مشروعیت" حمایت می‌کردند، شدیداً ناراضی بودند. افزون بر این، مجلس اول نیز آن صلابت ورهبری را که در نیمه‌ی اول سال ۱۲۸۶ (۱۹۰۷ میلادی)، از خود نشان داده بود، به تدریج به خاطر بروز اختلاف‌ها بین محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان و رادیکال‌ها از یک سو و تحریک عناصر دربار و علمای مذهبی طرفدار مشروعیت (که بی شک از طرف دولت‌های روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان حمایت می‌شدند)، از سوی دیگر از دست داد. در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸، وقتی نیروهای نظامی قزاق‌ها، تحت ریاست کلنل لیاخوف و به فرمان محمدعلیشاه به مجلس حمله کردند، نمایندگان مجلس و طرفدارانشان در بیرون از ساختمان مجلس به قدری در پراکندگی و تفرقه به سر می‌بردند که مقاومتی مناسب و جدی از خود نشان ندادند و کودتای محمدعلیشاه علیه مشروطه‌طلبان و مشروعیت به مورد اجرا گذاشته شد. تنها نیرویی که در عمل به مقاومت مسلحانه دست زد گروه مجاهدین متعلق به "انجمن آذربایجان" در تهران بود که قزاق‌ها در طی چند ساعت درگیری، مقاومت آنها را سرکوب کرده و به قتل عام آزادیخواهان پرداختند. پس از تسخیر نظامی

مجلس، ملک‌المکلمین و میرزا جهانگیر شیرازی، ناشر روزنامه‌ی معروف "صوراسرافیل" در باغشاه به دار آویخته شدند. سید جمال-الدین واعظ و سلطان‌العلماء، سردبیر روزنامه‌ی مشهور "روح القدس" پس از دستگیری و شکنجه کشته شدند. بهبهانی و طباطبائی دستگیر شدند. تقی‌زاده همراه چند نفر دیگر از نمایندگان مجلس به کنسولگری انگلستان پناه بردند و دهخدا به اروپا پناه برد و در کشور سوئیس دو شماره‌ی آخر "صوراسرافیل" را چاپ کرد و نظام سلطنت را در ایران محکوم کرد. بخشی دیگر از نمایندگان مجلس یا دستگیر شدند و به زندان افتادند و یا پس از فرار به زندگی مخفی روی آوردند.

فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون در دوره‌ی "استبداد صغیر"

در جریان به توپ بستن مجلس و در روزهای پس از آن، برخی از اعضای فرقه اجتماعیون - عامیون همچون ملک‌المکلمین، میرزا جهانگیر شیرازی و... اعدام شدند و برخی دیگر یا دستگیر و یا متواری گشتند. حیدرعمواوغلی همراه با دیگر اعضای فرقه، خود را به باکو رساند و پس از قیام ستارخان در تبریز علیه کودتای محمدعلیشاه و استقرار "استبداد صغیر" در نیمه‌ی دوم تیر ماه ۱۲۸۷ خورشیدی، به شهر تبریز بازگشت و به انقلاب پیوست.

حیدرعمواوغلی، پیش از بازگشت به تبریز، با عناصر انقلابی مناطق قفقاز (به طور عمده سوسیال‌دمکرات‌های متمایل به جناح بلشویک) تماس گرفت و از آنها خواست که به یاری ستارخان و... مشروطه-طلبان تبریز که در برابر سپاه مهاجم محمدعلیشاه به مقاومت برخاسته بودند، بشتابند. عبدالحسین نوایی در مقاله‌ی خود تحت نام "حیدرعمواوغلی و محمدامین رسول‌زاده" می‌نویسد که حیدرعمواوغلی در جریان آخرین ماه‌های سال ۱۲۸۷ خورشیدی (۱۹۰۸ میلادی)، موفق شد که بیش از هفتصد داوطلب گرجی، آذربایجانی، ارمنی و... را به یاری مبارزان "محاصره شده‌ی" تبریز به آذربایجان ایران گسیل دارد. (۱۰) به غیر از نیروی انسانی، حیدرعمواوغلی در اقامت کوتاه خود در شهرهای باکو و تفلیس موفق شد که مقدار قابل توجهی اسلحه و مهمات جنگی، از سوسیال‌دمکرات‌های قفقاز و طرفداران قیام تبریز تهیه کند و به تبریز بفرستد. کریم طاهرزاده بهزاد، یکی از فعالان فرقه‌ی

در پائیز سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷)

میلادی) تضاد بین محمدعلیشاه و

مشروطه‌طلبان به قدری تشدید یافت

که تلاقی آشتی‌ناپذیر بین آنها را

اجتناب‌ناپذیر ساخت



اجتماعیون - عامیون که در آن روزها در شهر تبریز همراه ستارخان مبارزه می‌کرد، می‌نویسد:

"نگارنده شاهد بودم که کلیه تفنگ‌های پنج تیر درجه یک و... فشنگ آنها که به دست مجاهدین [در تبریز] بود، از قفقاز می‌رسند چون در ارگ تبریز که به تصرف مجاهدین درآمده بود، تفنگ پنج تیر وجود نداشت و فقط دو نوع ورنندل بود". (۱۱) حیدرعمواغلی پس از فراهم آوردن اسلحه و گسیل عناصر انقلابی قفقازی به ایران، خود نیز به شهر تبریز برگشت و به زودی یار نزدیک ستارخان و علی مسیو گشت. شهرت او در این دوره در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان از جمله شهر خوی، پیچید و مجاهدین نیز از حضور او خوشحال بودند. (۱۲)



کارگران نفت در سال ۱۹۰۸

حیدرعمواغلی، پس از ورود به تبریز با کمک علی مسیو دوباره به تجدید سازمان فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون پرداخت و به یاری ستارخان شتافت. گردانندگان اصلی فرقه در دوره‌ی "استبداد صغیر" در شهر تبریز به جز حیدرعمواغلی و علی مسیو عبارت بودند از: حاج رسول صدقیانی، حاج علی دوافروش، حاج علینقی گنجه‌ای، میرعلی اکبر سراج و حکاک باشی.

در دوره‌ی محاصره تبریز توسط قوای محمدعلیشاه "مرکز غیبی" تبریز در واقع فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون بود که تحت رهبری علی مسیو، انقلاب مردم تبریز را علیه "استبداد صغیر" محمدعلیشاه سرپرستی می‌کرد و تصمیم‌های آن بدون کوچک‌ترین تخلفی به مورد اجرا گذاشته می‌شد. به خاطر انضباط تشکیلاتی و اصول مخفی‌کاری اعضا در فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون (درعمل، همان مرکز غیبی) امری بسیار مشکل بود. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد:

"مشهدی علی به من توضیح داد که یک مرکز غیبی وجود دارد که آن جا را هیچ کس نمی‌شناسد... و پذیرفتن عضو هم با این شرایط است که پس از تحقیقات کامل در مورد اخلاق داوطلب و خوش-نامی فامیل او به عمل آمد و رفته‌ی عضویت صادر می‌کند... حفظ اسرار مرکز غیبی و انجام کاری که با قرعه‌کشی به نام یک نفر تحول می‌شد، جزئی از شرایط اساسی بود. عدم تعدی و تجاوز به مردم و بر عکس ابراز محبت و همدردی با آنان... و عدم ارتباط با استبدادگران را تاکید [می‌ورزد]". (۱۳)

کریم طاهرزاده بهزاد که در این دوره در سال‌های محاصره‌ی تبریز

(۱۲۸۸-۱۲۸۷ خورشیدی)، به صف مجاهدین پیوسته بود و چهل و هشت سال بعد (درسال ۱۳۳۶ خورشیدی)، کتاب معروف "قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت" را به رشته‌ی تحریر درآورد، تحت مسئولیت افرادی چون مشهدی‌علی جوان، کربلای رحیم معروف به قورخانه‌چی، شاطرمحمد حسین، قاسم گوران و... بود که پس از تهیه و تسلیم درخواست عضویت در فرقه پذیرفته شد. طاهرزاده بهزاد می‌نویسد که جلسه‌های فرقه نیز در اماکنی که از چشم مأمورین استبداد و افراد ضدمشروطه دور بود تشکیل می‌یافت و در ناشناس ماندن نام و هویت اعضای رهبری فرقه کمال کوشش را به عمل می‌آوردند. او یکی از این جلسه‌ها را چنین تعریف می‌کند: "به ما خبر دادند که در محله‌ی ارمنستان [محله آرامنه‌ی تبریز] با رمز مخصوص همدیگر را می‌بینیم. مطابق دستور می‌بایستی از هر گروه [حوزه‌ی فرقه] فقط دو نفر انتخاب و حاضر بشوند. ساعت مقرر در محله‌ی ارمنستان در سالن بزرگی حاضر [شدیم].

مطابق معمول در تاریکی مطلق، شخص ناشناسی برای حضار صحبت کرد و چنین گفت:

ندیدی که چون گربه عاجز شود

برآرد به چنگال، چشم پلنگ

ما از خطر نمی‌ترسیم، چون مستغرق در خطریم. ما که اسلحه برداشته‌ایم، مثل مستبدین میل نداریم کسی را بدون تقصیر بکشیم... دشمنان ما خیلی قوی هستند، ولی ایمان به کارهای خودشان ندارند و بر عکس ما ظاهراً خیلی ضعیف بوده ولی از روی ایمان اقدام می‌کنیم."

طاهرزاده بهزاد در دنباله‌ی شرح این جلسه‌ی سخنرانی می‌نویسد: "بعدها فهمیدیم که سخنور... علی مسیو بوده است." (۱۴)

فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون در شهر تبریز تنها شاخه‌ی سوسیال دمکرات‌های ایران بود که از گزند کودتای محمدعلیشاه و سرکوب-های وحشیانه استبداد صغیر در امان مانده بود، فرقه در دوره‌ی محاصره‌ی تبریز، تلفات جانی زیادی متحمل شد و چراغ خانوادگی بیشتر اعضای آن به کلی خاموش گشت. درست است که بعضی از رهبران و کادرهای فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون همچون حیدرعمواغلی، جان سالم به در برد و شاهد پیروزی مشروطه-طلبان، تسخیر تهران و خلع محمدعلیشاه از سلطنت و استقرار دوره‌ی دوم مشروطه گشتند، ولی نود درصد اعضای این فرقه در راه استقرار مشروطیت و آزادی جان خود را از دست داده و نابود شدند. برخی از این افراد عبارتند از:

میرزا آقا بالا معروف به مکتب‌دار، ملا حمزه خیابانی، میرعلی اکبر لیلاوایی، شیخ‌الاسلام ششگلانی، میرعلی اکبر ویجویه و حسن آقا چرندابی.

به هرروی، در بهار سال ۱۲۸۸ خورشیدی (۱۹۰۹ میلادی)، مجاهدین تبریز به فرماندهی ستارخان و تحت رهبری فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون جنگ بی‌امان خود را علیه استبدادگران با شکستن حلقه‌ی محاصره‌ی قوای قزاق محمدعلیشاه به خارج از شهر تبریز انتقال دادند و پس از تسخیر دیگر شهرهای آذربایجان،

همچون مراغه، مرند، سلماس، خوی و... به مبارزان دیگر خطه- های ایران، به ویژه گیلان و اصفهان خبر دادند که پیروزی علیه استبداد محمدعلیشاه و استقرار دولت مشروطه زمانی میسر خواهد گشت که تهران، مرکز حاکمیت استبدادی، به تصرف مشروطه- طلبان درآید. بر همین اساس، حیدرعمواوغلی که با عناصر انقلابی گیلان تحت رهبری "کمیته ستار" در تماس بود، عازم اصفهان شد که در آنجا موافقت عناصر انقلابی و سران بختیاری را برای فتح تهران جلب کند. (۱۵)

فعالیت‌های حیدرعمواوغلی، مقاومت تبریز و حمایت مجاهدین گیلان که توسط فرقه‌ی اجتماعین - عامیون رهبری می‌شدند منجر به وحدت مشروطه‌طلبان شد، در نتیجه زمینه‌ی حرکت و حمله‌ی مشترک آنان به تهران فراهم شد. روز ۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ (ژوئیه ۱۹۰۹)، به رغم حمایت سفارتخانه‌های روس و انگلیس از محمدعلیشاه در پی سه روز جنگ و درگیری، نیروهای مشروطه‌خواهان از جنوب (بختیاری‌ها از اصفهان) و شمال و غرب (آذربایجان و گیلان) وارد تهران شدند. محمدعلیشاه ناچار شد به سفارت روسیه پناه برد و دوران "استبداد صغیر" نیز به پایان رسید.

پس از پیروزی و فتح تهران، مشروطه‌طلبان در ساختمان بهارستان طی نشست، یک نهاد موقتی دولتی به نام "مجلس عالی" که اعضای آن حدود پانصد نفر بود، تشکیل دادند تا زمام امور کشور را به طور موقتی به دست گیرد. این مجلس وظیفه داشت که محمدعلیشاه را خلع و پسرش سلطان احمدمیرزا را به سلطنت بنشانند و یک فرد شاخص دیگری را به عنوان نایب‌السلطنه انتخاب کند.

این وظایف در اواخر تابستان سال ۱۲۸۸ از طرف مجلس عالی به مورد اجرا گذاشته شد و پس از آن مشروطه‌طلبان مصلحت دانستند که مجلس عالی را به خاطر ازدیاد اعضا و کندی تصمیم- گیری‌ها که موجب می‌گشت امور مهم مملکتی به سرعت و به طور مناسب پیش نرود، منحل سازند و به جای آن "هیأت مدیره" را تشکیل دهند. این هیأت شامل دوازده نفر از افراد آگاه و سرشناس جامعه بود که با همان اختیارات مجلس عالی، زمام امور مملکت را تا افتتاح مجلس شورای ملی (دوره‌ی دوم) به دست گرفت. پس از انتخاب هیأت مدیره، مشروطه‌طلبان در سراسر ایران، دامنه‌ی فعالیت‌های خود را گسترش دادند و با ایجاد انجمن‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی، خود را برای کمپین‌های انتخاباتی برای مجلس دوره‌ی دوم آماده می‌ساختند.

در آستانه‌ی این پیروزی‌ها، ظاهر اوضاع و شرایط اجتماعی حاکی از آن بود که مشروطه‌خواهان و آزادی‌خواهان به آرزوهای خود یعنی استقرار قانون و آزادی‌های دموکراتیک دست یافته‌اند، اما همه‌ی اینها توهمی بیش نبود. زیرا پس از پیروزی مشروطه‌خواهان و خلع و تبعید محمدعلیشاه از سلطنت، حاکمیت به تدریج به دست برخی از استبدادگران و سردمداران سابق سلسله‌ی قاجار افتاد که "رخت عوض کرده" و با نقاب تقلبی آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی، به

روابط استبدادی دامن زدند و دوباره به لغت و لیس خود مشغول شدند. (۱۶)

بسیاری از نویسندگان تاریخ معاصر ایران، وقایع کودتای محمدعلیشاه، استقرار "استبداد صغیر"، قیام مردم تبریز علیه کودتا، اتحاد موقتی مشروطه‌طلبان تحت حمایت و رهبری فرقه‌ی اجتماعین - عامیون و سرانجام تسخیر تهران و خلع محمدعلیشاه و استقرار مجدد مشروطه در سال‌های ۱۲۸۹ تا ۱۲۸۷ خورشیدی (۱۹۱۰-۱۹۰۸ میلادی)، را مورد بررسی و تحقیق قرار داده و نتیجه گیری خود را از وقایع آن دوران جمع‌بندی کرده و علل متعددی را که چرا در نهایت و به تدریج، ثمره‌ی انقلاب مشروطه به قول کسروی تبریزی به دست "میوه‌چینان انقلاب" (که در واقع همان استبدادگران سابق عهد ناصری بودند) افتاد، به طور جامع مطرح ساخته‌اند. ولی این نتیجه گیری‌ها نه تنها با همه‌ی واقعیت‌ها و اخبار هماهنگی ندارد بلکه با شرایط آن دوران نیز همخوانی نداشته و هنوز بسیاری از مسایل در هاله‌ای از ابهام باقی مانده‌اند. برخی معتقدند که علت شکست، وجود تندروها (رادیکال‌ها) و عدم ظرفیت آنها در مصالحه و انعطاف‌پذیری در مجلس و انجمن‌ها بود. برعکس بخشی از مورخان برآنند که علت شکست، میان‌روی و سازشکاری نمایندگان مجلس و علمای مذهبی طرفدار مشروطیت در مقابل ارتجاع به سرکردگی شاه بود. بعضی از اسلام‌گست‌ها نیز که به "اصول‌گراها" و طرفداران اصل "ولایت فقیه" موسومند، ادعا می‌کنند چون مشروطیت علیه موازین اسلامی بود شکست آن اجتناب- ناپذیر و حتا ضروری بود. ولی آنچه مسلم است، این است که بخش بزرگی از مشروطه‌طلبان به خاطر خوش‌بینی عمومی نسبت به عامل داخلی (محمدعلیشاه) و عامل خارجی (انگلستان و روسیه) از انجام اقدامات لازم به منظور حفظ و نگهداری انقلاب غافل ماندند. برخی از مشروطه‌طلبان (شامل افراد شاخصی همچون تقی زاده) یا متوجه نشدند و یا منافع قشری و طبقاتی آنها این اجازه را نداد که قبول کنند که حمایت انگلستان از وقوع جنبش مشروطیت به خاطر مقابله و رقابت با رقیب بین‌المللی خود در منطقه‌ی خاورمیانه یعنی روسیه تزاری است. این غفلت موجب شد که آنها انگلستان را "متحد طبیعی" مردم ایران و انقلاب مشروطیت تلقی کنند. افزون بر اینکه بخشی دیگر از مشروطه‌طلبان با کم بها دادن به قدرت سلطنت- طلبان مستبد که از هر لحاظ از حمایت روسیه تزاری در ایران برخوردار بودند. فریب وعده‌های مکرر و سوگندهای محمدعلیشاه، حتا پس از خلع و تبعید او و همچنین فریب استبدادگران سابق (میوه‌چینان انقلاب) را خوردند.

به نظر نگارنده، توهم بخشی از رهبران مشروطیت نسبت به انگیزه‌ی کشور انگلستان در ایران و اعتماد بخش دیگری از رهبران نسبت به ادای "سوگندها" و وعده‌های محمدعلیشاه و سپس اعتماد آنان به "میوه‌چینان انقلاب"، عوامل مهمی در شکست مشروطیت محسوب می‌گردند، ولی آنچه که تعیین کننده گردید، نبود و یا ضعف رهبری جنبش اجتماعی بود. همانطور که در سطرهای پیشین شرح داده شد، در دوره‌ی اول انقلاب مشروطیت از مرداد ماه سال ۱۲۸۵ تا

۱۲۸۷ تنها سازمانی که به معنای واقعی یک حزب مدرن، در صحنه‌ی سیاسی ایران فعالانه شرکت داشت "فرقه‌ی اجتماعیون-عامیون ایران" بود. اما این حزب به دلیل ضعف نیرو، قادر به رهبری کامل جنبش مشروطیت در گستره‌ی اجتماعی نشد. هرچند که بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالان این حزب در پیشبرد اهداف انقلاب و به ثمر رسیدن انقلاب و همچنین ضربه زدن به ارتجاع، نقش شایسته‌ای را ایفا نمودند ولی به خاطر فقدان یک خط مشی یگانه و فراخوان سیاسی منسجم نتوانستند همه‌ی نیروهای ضدامپریالیست و دمکراتیک را زیر یک پرچم واحد متحد سازند. در نتیجه، رهبری بورژوازی ملی قادر به براندازی سلطه‌ی امپریالیسم و نظام فرتوت ارباب و رعیتی و سرمایه داری تجاری وابسته به روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان نشد. پس از مدت کوتاهی، انقلاب آرام آرام از نفس افتاد و حاکمیت سیاسی به دست یک عده سودجو و استبدادگر سابق که بورژوازی و ملاکین بزرگ ایران را نمایندگی می‌کردند، افتاد. با شیوع تفرقه و سوء ظن میان مجاهدین، قدرت سیاسی در دست استبدادگران سابق عهد ناصری به تثبیت رسید که به درستی در تاریخ به عنوان "میوه‌چینان انقلاب" معروف گشتند، عمر حزب اجتماعیون-عامیون ایران نیز به پایان خود رسید. در بررسی علل فروپاشی نخستین حزب به معنای واقعی و مهم تاریخ ایران، بیان این امر ضروری است که تا اوضاع سیاسی، اجتماعی دوره‌ی مشروطیت در ایران و نقش قدرت‌های استعمارگر امپریالیستی و فراز و نشیب‌های جاری در جنبش سوسیالیستی-کارگری جهان به ویژه در ارتباط با جنبش سوسیال-دموکراسی روسیه، مشخص نگردند، داده‌های تاریخی در باره‌ی فروپاشی و تلاش و در نهایت انحلال حزب اجتماعیون-عامیون گویایی چندانی نخواهند داشت. در نتیجه پیش از اینکه به سرانجام و چگونگی انحلال حزب و تقسیم آن به گروه‌های مشخص در سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۲۸۹ خورشیدی (۱۹۱۶-۱۹۱۰ میلادی)، بپردازیم بستر سیاسی-اجتماعی کشور ایران و نقش قدرت‌های بیگانه در همان دوره را که منجر به تضعیف نیروهای انقلابی و مشروطه طلبان گشت و شرایط را برای کودتای نظامی سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱)، آماده ساخت، مورد بررسی کوتاه قرار می‌دهیم.

آرایش نیروها در دوره‌ی مشروطیت

مدارک، اسناد و منابع موجود در باره‌ی مشروطیت که از تنوع و غنای بی‌نظیری بهره‌مند هستند، نشان می‌دهند که در طول انقلاب مشروطیت - از اوایل آغاز انقلاب در سال ۱۲۸۴ (۱۹۰۵) تا حدود سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) یعنی سالی که انقلاب اکتبر روسیه به وقوع پیوست - کشور ایران شاهد صحنه‌ی زورآزمایی دو جناح عمده بود. یک جناح که پیرامون محور نیروهای استعماری (به ویژه امپراطوری‌های انگلستان و روسیه تزاری) شکل گرفته بود، خواهان سیاست درهای باز و اعطای امتیازات (موازنه مثبت) به نیروهای امپریالیستی بود. جناح دیگر با بیان خواسته‌های عینی و ذهنی توده‌های مردم زحمتکش و خلق‌های ستمدیده‌ی ایران، پیگیرانه

جانبدار سیاست مستقل و ملی و منع اعطای امتیازات (موازنه منفی) به نیروهای امپریالیستی بود. شایان توجه است که این رویارویی و صفت‌بندی به هیچ‌وجه از ویژگی‌های عصر انقلاب مشروطیت نبود و سابقه‌ی شکل‌گیری و رشد آن به دهه‌های آغازین قرن نوزدهم می‌رسید. (۱۷)

اما تفاوت بنیادی میان دوره‌های مختلف قرن نوزدهم که در آنها ایران به جولانگاه رقابت‌های خانمانسوز بین استعمارگران کهن تبدیل شده بود و دوران مشروطیت در این بود که در آن دوره‌ها به علل مختلفی از جمله موقعیت ایران، فقدان وسایل و وجود تضادهای آشتی ناپذیر بین استعمارگران کهن، مهاجمان خارجی عمدتاً در وجه سیاسی- نظامی موفق می‌شدند که سلطه‌ی خود را بر مردم ایران اعمال سازند. ولی در دوره‌ی انقلاب مشروطیت نوع و رفتار سلطه‌ی نیروهای استعمارگر که به خاطر تحولات اجتماعی نظام سرمایه‌داری دستخوش حرکت تاریخی سرمایه شده و به عصر امپریالیستی پا نهاده بود، در همه‌ی عرصه‌ها (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و...) تغییر کرد.

در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۸۰ خورشیدی (۱۹۱۷-۱۹۰۱ میلادی)، دو پدیده‌ی مهم ظهور کرد که به طور مستقیم و غیرمستقیم در سرنوشت کشور و مردم ایران به طور کلی و سرانجام حزب سوسیال دمکرات ایران و جنبش سوسیالیستی و کارگری ایران به طور ویژه، نقشی اساسی بازی کرد و در دهه‌های بعد بر همه‌ی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و... سایه افکند. این دو عامل و با پدیده‌ی فراگیر و مرحله ساز عبارت بودند از:

- ۱- اکتشاف، تولید و صدور نفت ایران در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۸۰ خورشیدی (۱۹۱۷-۱۹۰۱ میلادی)
- ۲- تشدید و اوج مبارزات در درون انترناسیونال دوم (جنبش سوسیال-دموکراسی جهان) و انشعاب‌ها در درون آن پس از آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴.

پانوشت‌ها:

- ۱- دو بیست سال پیش، در دو دهه‌ی آخر قرن هیجدهم میلادی (۱۷۸۰-۱۷۹۴) گروه‌های فرهنگی، ادبی و هنری با ایجاد انجمن‌ها، جوامع و کانون‌ها می‌کوشیدند که به طور غیرمستقیم از حقوق صنفی و فرهنگی و بعضی مواضع سیاسی خودحفاظت نمایند. صنفی-ترین انجمن‌ها حتا بعضی مواقع قادر می‌شدند که در اساسنامه‌های خود ضمن خواست بهبود شرایط کار و زندگی به اهمیت مثلا "حفظ عفت قلم" نیز اشاره و از آن دفاع کنند. با اینکه این انجمن‌ها تا آغاز عصر مشروطیت بیشتر به خاطر "شعر خوانی" و "طبع آزمایی" ایجاد می‌گشتند ولی در عمل تعدادی از آنها موفق می‌شدند که فراسوی فعالیت‌های ادبی و هنری گام برداشته و به "تنویر افکار"، "مبارزه با تاریک اندیشی و خرافات" نیز بپردازند. رجوع کنید به: یونس پارسایان، "تاریخ صد ساله احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران"، در دو جلد، واشنگتن، ۲۰۰۴، جلد اول صفحات ۳۹-۴۰.
- ۲- سید علی مشتاق از سادات حسینی شهر اصفهان بود که ذوق و قریحه‌ی زیادی در غزل‌سرایی داشت. او به کمک دوستان با ذوق خود در اصفهان از جمله سید محمد شعله اصفهانی و میرزا محمد نصیر اصفهانی، با تشکیل کانونی کوشید تا نسل جدیدی از شاعران جوان آن دوره را به استقبال و تتبع سبک کلام استادان ادب کلاسیک ایران رهبری کند. رجوع کنید به: یحیی آربن پور، "از صبا تا نیما"، در دو جلد، تهران، ۱۳۵۴، جلد اول، صفحات ۱۴-۱۳.
- ۳- رجوع کنید به: ناظم الاسلام کرمانی، "تاریخ بیداری ایرانیان"، جلد دوم، صفحه ۱۵۸.
- ۴- "کمیته انقلاب" در تهران بدون تردید همان حوزه‌ی سری اجرایی بود که



حیدرعموآغلی درخاطراتش به آن اشاره کرده و گفته که ملک‌المکملین، سید جمال واعظ و سید محمدرضا مساوات و... اعضای آن بودند. بنابراین احتمال می‌رود که "کمیته انقلاب" شاخه‌ی اجتماعیون - عامیون در تهران باشد که حیدرعموآغلی موفق شده بود در سال ۱۲۰۴ خورشیدی در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت تشکیل دهد. کمیته انقلاب بر سایر تشکلهای آنجمن‌ها چه از لحاظ نگرشی و رفتار اجتماعی و چه از لحاظ اهداف مشخص سیاسی، اعضای مرتبی داشت. این امر مدیون ارتباط اعضای آن با حزب سوسیال دموکرات (جناح بلشویک) روسیه بود. رجوع کنید به: ملکزاده، همانجا، جلد دوم، صفحات ۲۲۲-۲۱۸، تقی زاده در باره‌ی قتل اتابک سخن می‌گوید، در مجله "سخن" سال چهاردهم، شماره ۱ (بهمن ۱۳۴۴)، صفحه ۶ و رحیم رضازاده ملک "حیدرخان عموآغلی: چکیده انقلاب"، تهران، ۱۳۵۱، صفحات ۴۵-۴۲.

۵- شایان توجه است که انجمن تبریز و بیشتر اعضای آن با مرکز غیبی در تبریز ارتباط داشتند و مرکز غیبی نیز تحت رهبری علی مسیو به شاخه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون تبریز تعلق داشتند که علی مسیو نیز از بنیان‌گذاران آن فرقه محسوب می‌شد. رجوع کنید به: کسروی، همانجا، صفحات ۱۷۵-۶۵ آفاری، همانجا، صفحه ۷۵ و ملکزاده، همانجا، جلد دوم، صفحات ۴۵۵ - ۴۵۰.

۶ - "مجاهدین" بازوی نظامی انجمن تبریز بود. و به طور مستقیم توسط مرکز غیبی و فرقه‌ی اجتماعیون - عامیون اداره و رهبری می‌شد. رهبر مجاهدین ستارخان و مشاور اصلی او حیدرعموآغلی بود.

۷ - کامران میرزا (وزیر جنگ) فردی خودکامه و مستبد بود و علیرغم سوگندش پیوسته علیه مشروطه فعالیت می‌کرد و خواهان بازگشت استبداد بود. به قول کسروی "این مرد وزارت جنگ را مرده ریگ خود می‌ساخت و از دست دادن نمی‌خواست و با آنکه در شمار وزیران می‌بود گامی به مجلس نمی‌گذاشت، بلکه با مجلس دشمنی سختی می‌نمود". کامران میرزا به خاطر اعتراض‌های انجمن تبریز و نمایندگان مجلس، سرانجام پس از پنج ماه وزارت، توسط مجلس شورای ملی (دوره اول) از کار برکنار شد. امیر بهادر جنگ یکی از مهم‌ترین مشاوران دربار محمدعلیشاه و از سرسختان ضد مشروطه و آزادی محسوب می‌شد. در زمان اوجگیری فعالیت‌های مبارزاتی نمایندگان مجلس و اعضای انجمن ملی در تبریز، محمدعلیشاه از ترس جان خود، امیربهادر جنگ را به ریاست "کشیک‌چی باشی" دربار برگزید. امیربهادر بدون اطلاع وزارت جنگ و نمایندگان مجلس، هفتصد تن سواره از آذربایجان به تهران آورد تا در تدارک کودتای تیرماه ۱۲۸۷ در خدمت محمد علیشاه قرار گیرند. رجوع کنید به کسروی، همانجا، صفحات ۴۷۷-۴۰۷ و ۵۶۴-۴۹۹.

۸ - مهدی قلی مخبرالسلطنه (هدایت)، "خاطرات و خطرات"، تهران، ۱۳۴۴، صفحات ۱۷۱-۱۴۵.

۹- تَقَّة‌الاسلام (میرزاعلی آقا، نوهی میرزا شفیق)، مروج طریقه‌ی شیخیه در تبریز، در سال ۱۸۷۴ میلادی در شهر تبریز تولد یافت. او پس از اتمام تحصیلات مذهبی و زبان‌های فارسی و عربی زیر نظر و مراقبت پدرش (میرزا موسی) همراه همسرش به عتبات رفت و در آنجا به تکمیل معارف اسلامی همت گذاشت. میرزاعلی پس از هشت سال تحصیل و کسب مقام اجتهاد به تبریز بازگشت. میرزاعلی به خاطر اطلاعات وسیعش در باره‌ی کشورهای همسایه‌ی ایران به تدریج به عنوان یک مجتهد متجدد و روشنفکر در تبریز معروف گشت او که پس از مرگ پدرش تحت نام تَقَّة‌الاسلام ریاست فرقه‌ی شیخیه را عهده دار گردید؛ برای رفع اختلاف بین شیخیه و منتشره در تبریز نقش موثری بازی کرد و در آغاز جنبش مشروطه همراه با پیروانش به صف مشروطه طلبان پیوست. تَقَّة‌الاسلام به حکومت مشروطه، یعنی حق حاکمیت ملی و استقلال، صمیمانه اعتقاد داشت و به انجمن ملی و مبارزات مجاهدین و همچنین به سران "مرکز غیبی" در تبریز به دیده‌ی احترام می‌نگریست و به فعالیت‌های آنان ارج می‌نهاد. او در جریان دوره‌ی اول انقلاب مشروطیت از علی مسیو و دیگر رهبران "مرکز غیبی" حمایت کرد.

تَقَّة‌الاسلام، پس از کودتای محمدعلیشاه در ژوئن ۱۹۰۸، انقلاب و مقاومت مردم تبریز را بر علیه محمد علیشاه و روسیه تزاری مورد تأیید قرار داد. پس از پیروزی مشروطه طلبان و فرار محمدعلی شاه در سال ۱۹۰۹ میلادی، تَقَّة‌الاسلام به حمایت خود از آرمان‌های مشروطیت ادامه داد و با نمایندگان تبریز در مجلس شورای ملی (دوره دوم) به ویژه با شیخ محمد خیابانی، رابطه‌ی نزدیک برقرار ساخت.

پس از التیمات روس‌ها مبنی بر انحلال مجلس دوم، تَقَّة‌الاسلام مقاومت عناصر انقلابی را در تبریز مورد حمایت خود قرار داد و پس از اشغال تبریز توسط سپاهیان روسیه تزاری به بسیاری از مجاهدین پناه داده و به طور رسمی از ستمگری روس‌ها شکایت کرد.

پس از قتل عام مردم تبریز توسط سپاهیان روسی در اواخر دسامبر ۱۹۱۱، کنسول روس در تبریز که از مقام و موقعیت تَقَّة‌الاسلام آگاهی داشت او را به کنسولگری دعوت کرد. کنسول پس از اینکه تَقَّة‌الاسلام را به قصد ارباب تهدید کرد و لیستی از تلگراف‌های او را که در آنها از ستم روس‌های تزاری سخن رفته بود و به تهران مخابره شده بودند، به او

نشان داد و از وی خواست که زیر بیانیه را که در آن مسئولیت آغاز جنگ و مداخله‌ی نظامی روسیه در تبریز به گردن مردم تبریز و مجاهدین انداخته شده بود، امضاء کند. تَقَّة‌الاسلام با صراحت گفت که مفاد بیانیه تجاوز را توجیه می‌کند و خلاف واقع است و او حاضر نیست که آن را تأیید کند. روس‌ها که از شهادت تَقَّة‌الاسلام عصبانی شده بودند وی را همراه مجاهدین، از جمله حسن هیجده ساله و قدیر شانزده ساله (فرزندان مجاهد کربلایی علی مسیو) در روز عاشورا (دهم دی ماه سال ۱۲۹۰ خورشیدی) در تبریز به دار آویختند.

تَقَّة‌الاسلام مجتهدی مبارز و آزادیخواه میهن پرست بود. برخلاف شیخ فضل الله نوری که از منافع روسیه تزاری حمایت می‌کرد و بر خلاف دو سید معروف - طباطبائی و بهبهانی - که عموماً در انتظار کرامت دولت انگلستان موضع گرفتند، تَقَّة‌الاسلام تا آخر به آرمان‌های انقلاب مشروطه وفادار ماند، مواضع سیاسی و مذهبی او به ویژه در باره‌ی مشروطیت و فجاج و بی‌آمدهای نفوذ قدرت‌های خارجی در ایران در بیشتر آثار قلمی تَقَّة‌الاسلام، به ویژه در "رساله‌ی اگر ملت و اگر ما آذربایجان"، "رساله‌ی سیاست"، "سیاست اسلامی" و "مشروطه یا مشروعه" منعکس هستند در باره‌ی زندگی و محیط سیاسی تَقَّة‌الاسلام، رجوع کنید به: فتحی، نصرت الله، "زندگینامه شهید نیکام تَقَّة‌الاسلام تبریزی"، تهران، ۱۳۵۵ و مجموعه آثار قلمی تَقَّة‌الاسلام شهید تبریزی، تهران، ۱۳۵۵.

۱۰ - عبدالحسین نوائی، "حیدرعموآغلی و محمدامین رسولزاده"، ماهنامه‌ی "یادگار" سال پنجم، شماره های ۲-۱ (شهریور - مهر ۱۳۲۷)، صفحات ۱۴-۹.

۱۱ - کریم طاهرزاده بهزاد، "قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت"، تهران، ۱۳۳۶، صفحه ۳۳۹.

۱۲ - همانجا، صفحه ۴۳۹.

۱۳ - همانجا، صفحات ۶۴-۶۳.

۱۴ - همانجا، صفحات ۷۶-۷۴.

۱۵ - برای جزئیات فعالیت‌های حیدرعموآغلی در این دوره (اواخر سال ۱۲۸۷ و اوایل سال ۱۲۸۸ خورشیدی) رجوع کنید به:

- سلام الله جاوید، "دو قهرمان آزادی"، تهران، ۱۳۴، صفحه ۴۴.
- اسماعیل امیرخیزی، "قیام آذربایجان و ستارخان"، تهران، ۱۳۳۹، صفحات ۲۹۹-۲۹۸.
- نورالله دانشور علوی، "تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان"، تهران، ۱۳۳۵، صفحات ۳۷-۳۶.

۱۶ - رجوع کنید به: چکیده انقلاب: "حیدرخان عموآغلی" به قلم رحیم رضازاده ملک، صفحات ۱۷۶-۱۷۵.

۱۷ - پس از تبدیل ایران از یک کشور خودکفا، مستقل و نسبتاً ثروتمند آسیائی به یک کشور وابسته و پیرامونی توسعه نیافته به ویژه پس از جنگ‌های خانمانسوز ایران و روسیه در دهه‌ی دوم قرن نوزدهم، دیوان سالاران و سیاستمداران ایران عمدتاً به تدریج به سه جناح با سه تمایل متضاد تقسیم شدند:

- "روسوفیل‌ها" (طرفداران و موافقین روسیه تزاری)
- "انگلوفیل‌ها" (طرفداران و موافقین امپراطوری انگلستان)
- جانبداران و دیوان سالاران استقلال و آزادی

طرفداران گرایش سوم هر بار که از وحدت درونی برخوردار بود و یا دو نیروی استعمارگر کهن در تضاد جدی قرار می‌گرفتند، به قدرت واقعی نایل می‌شدند، ولی همواره دوره‌ی زمامداریشان کوتاه بود. در طول حدود یک قرن (از ۱۸۱۲ تا ۱۹۱۶) دوره‌های کوتاه زمامداری میرزا ابوالقاسم قائم مقام (۱۸۲۵-۱۸۳۴)، میرزا تقی خان امیرکبیر (۱۸۴۹-۱۸۴۸)، میرزا محمدخان سپهسالار (۱۸۷۹-۱۸۷۸) و دوره‌ی اول انقلاب مشروطیت (۱۹۰۸-۱۹۰۶)، در مجموع شش سال و نیم طول کشید و این دوره‌های کوتاه دوره‌های تشدید تضادها و برخوردهای متخاصمانه بین استعمارگران از یک سو و وحدت درونی در رهبری دیوان سالاران و سیاستمداران ایران از سوی دیگر بودند.

برخلاف جانبداران خط استقلال، روسوفیل‌ها و انگلوفیل‌ها به خاطر ماهیت انقیادطلبانه خود، پیوندهای فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود را با جامعه بومی می‌گستند و به عنوان موافقین (متحدین بومی) هیأت حاکمه‌ی نیروهای استعمارگر کهن عمل می‌کردند. در نتیجه، شاه دیگر مظهر تألیف نیروهای بومی نبود بلکه او معرف تعادل و توازن دو نیروی امپریالیستی که ایران را به جولانگاه رقابت‌های خانمانسوز خود تبدیل کرده بودند، می‌گشت و لاجرم حاکم مستبد خودرأی بر کشور می‌شد. برای اطلاعات کافی در باره-ی شکل‌گیری و رشد مبارزه بین دو خط به غایت متفاوت آشتی ناپذیر بین خط استقلال و خط وابستگی در تاریخ ایران، رجوع کنید به: "تاریخ صدساله احزاب و سازمانهای سیاسی ایران" یونس پارسنا، فصل اول، صفحات ۱۳۲-۵.

